

کسادى در اقتصاد الاکلنگى...!

نوشته دکتر فریرز رئیس دانا

گاهی اوقات رکود و بیکاری و مازاد ظرفیت که در یک کلام، آنها را با عنوان کسادى در نظر می آوریم، با تورم و گرانی، فقط همزیستی ندارند، بلکه همچنین به یکدیگر مصونیت متقابل می بخشدند. درست مثل یک الاکلنگ، که یک طرف آن کسادى و یک طرف دیگرش گرانی جا خوش کرده باشد. فرض کنیم این دو، هم وزن، در دو لبه نشسته و فشار خود را بیدریغ برگرده نقطه اتکا، که همان اقتصاد ملی و به عبارت درست تر مردم جامعه باشد، وارد می کنند. فرض کنیم هر دوی آنها روز به روز با یکدیگر چاق و چله می شوند و بر فشار می افزایند.

آن یکی، بیکاری و نارشد یافتگی و عاقل ماندن طرفینها و بی امیدى نسبت به سرمایه گذاری را تحویل جامعه می دهد و این یکی هم گرانی و محرومیت و فساد و بی اخلاقی و سوء استفاده و ارتشای ناشی از آن راه که بعد از مدتی هم به یک فرهنگ فراگیر تبدیل می شود. حال یک دستگاه سیاستگذاری اقتصادى را در نظر بگیریم که برای هدف تثبیت و تعادل اقتصادى و رشد با دوام دست به اقدامی می زند. دو دست این دستگاه آنقدر بلند و پرتوان نیست که بتواند بر بازوی دو محور الاکلنگ مسلط شود و با فشار هر دو دستش، کسادى و گرانی را بر زمین بنشاند و در واقع پیاده کند. موضوع البته به این سادگی هم نیست که برویم دستگاه سیاستگذاری بیابیم بادستانی بلند و بازوانی ستبر. بجز اینها، خرد و اندیشه و تجربه و سوادکار لازم است. و بجز این یکی، سوگیری اجتماعى و پیوندهای طبقاتی خاصى که دستگاه سیاستگذاری را به این یا آن سیاست می کشاند باید کشف و نابود شود.

حال در چارچوب این مقدمه تمثیلی، شاید بتوانیم وضعیت اخیر اقتصاد ایران را تحلیل کنیم. اقتصاد ایران دچار بیماری عدم تعادل الاکلنگى کسادى-گرانی است. در این باره خود من چند مقاله به چاپ رسانده و سه چهار مصاحبه داشته ام. درباره ویژگی ساختارى رکودتورمى در اقتصاد ایران قبلاً بقدر کافی حرف زده ایم و حرف شنیده ایم. بهتر است از همه گفته ها و دانسته ها، اینجا بار دیگر یاری بگیریم.

سیاست تعدیل ساختارى که از آغاز برنامه اول یعنی از ۱۳۶۸ تا پایان آن ۱۳۷۲ و سپس در دوره یک ساله فترت برنامه یی ادامه داشت و تا سه ماهه اول سال ۱۳۷۴ طول کشید در پایان این دوره با یک مهارکشی و سپس با یک چرخش ناگهانی و درجا، ناشی از کشیدن مهار، روبرو شد. اما هنوز هیچکس زیر بار نرفته است که کلیات سیاست مزبور، به ویژه در زمینه خصوصى سازی، تشویق صادرات، استفاده از نیروهای بازار آزاد و نظایر آن لطمه خورده باشد. سیاست تعدیل ساختارى معمولاً از نیروی عرضه و تقاضای بازار بیشترین و شاید تمامی یاری را برای سوق دادن اقتصاد به سمت تعادل کمک می گیرد. سیاست مزبور بر آن است که اگر ساز و کار بازار کار خودش را بکند، قیمتها پس از مدتی بالا رفتن، بالاخره تقاضاها را مهار کرده برای افزایش تولید و عرضه کالاها و خدمات انگیزه ایجاد می کنند.



دکتر فریرز رئیس دانا

این سیاست هم چنین با بازگذاشتن دست بازار ارز، امید بر این می بندد که عرضه و تقاضا برای آن، با یکدیگر برابر شوند و امکانات تجارت بین المللی آزاد صادرات را رشد داده بازارها را به سمت تولید داخلی بکشاید و آن نیز رشد. تولید صنعتی و کشاورزی را موجب شود.

سیاست تعدیل ساختارى در اقتصاد ایران مثل تقریباً تمامی کشورهایی که زمینه ها و شرایط لازم را نداشته اند (آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا بخصوص در این قاره آخری) اما آن را پیش گرفتند، نتیجه یی جز تورم، رشد نایافته ماندن ساختار صنعتی، رکود نسبی و گرایش به سمت صادرات کالاهاى معین اولیه و یا نیمه ساخته نداشته است در ایران با آنکه سیاستهای کاهش کسرى بودجه و صرف کردن مطرح شد اما این کسرى بودجه

به جای ماندن البته به مقدار کمتر از گذشته و فشارهای تورمى خود را ایجاد کرد. در ایران نیز افزایش صادرات غیر نفتی ایجاد شد اما در مقابل، واردات نیز رشد کرد و بدیهیهای خارجی و فشارهای بعدی برای بازپرداخت اصل و بهره آن منابع ارزی را بخود اختصاص دادند. در ایران نیز حذف کنترل قیمت و سیاستهای بازارگرایی یک دم هم تورم را از نفس نینداخت و تعادل موهوم. همچنان در افسانه ها باقی ماند. تولید به جریان نیفتاد و بازار به تخصیص بهینه منابع کمکى نرساند. و تورم منابع مالی را به سمت فعالیتهای ناکارآمد سوق داد.

در دو سال ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳، یکی دو ماه پیش از پایان سال، نارضایتی و تحکم علیه افزایش قیمتها از سوی مقامهای اقتصادى و سیاسى کشور ظاهر شدند. سیاستها و روشهایی برای جلوگیری از گرانی پیشنهاد و گناه به اجرا درآمدند. در هر دو مورد البته نتایج آنچنان که اعلام می شد نبود. اما قبل از پایان سال ۱۳۷۳ نشانه هایی دایر بر اینکه سیاست ضد تورمى، این بار جدی تر و سختگیرانه تر خواهد بود، پدیدار شدند. به دنبال بروز برخی عوارض و ناملائمات اجتماعى و اعتراض های غیرگذرا و تند و تیز به گرانیها و بروز چند درگیری و مسئله حاد، بتدریج در میان علاقمندان به سیاست بازار آزاد و گرانیهای تحریک بخش تولید، نگرانیهایی ظاهر شد. مطابق معمول خیلی دیر نظر کارشناسانى که سیاستهای جدید بازارگرایی را با دیدگاه نقد و تحلیل ارزیابى و پیشنهاد سیاستهای گزیننه و ترکیبى را می کردند، مورد توجه قرار گرفت، و آنهم مطابق معمول بدون صراحت، بدون بها دادن به آینده اندیشی ایشان و بدون سلب امید از کارشناسان دست در کار و طراحان سیاستهای ناراسا و شکست آمیز.

در این میان مثلاً گرچه مقام رئیس کل بانک مرکزی عرض شد اما یکی دیگر از کارشناسان هم راستا و هم داستان جای ایشان را گرفت.

در زمینه بازارگرایی خارجی بتدریج این خوش بینی که سیاستهای توسعه صادرات توانسته است و خواهد توانست، یکسره و بدون هیچ نوع آسیب و عوارض به جلو برود و به رقمهای برنامه یی دست یابد، از میان رفت. این حقیقت که هدفهای برنامه اول در توسعه صادرات تحقق نیافته و این خود یک شاخص جدی

برای ارزیابی است مطرح شد. و باز حقیقت دیگری که از سوی کارشناسان مخالف- اما نادیده گرفته شده- آنگونه سیاست رشد صادراتی مطرح می‌شد و نسبت به آسیبها و مشکلات اقتصاد ملی بیجا مانده از سیاست مزبور هشدار داده می‌شد بطور زیر لبی بازگو شد. گفته شد که سیاست صادراتی چه گرانی، چه فشارهای ارزی و چه تخصیص نابهینه منابع ببار آورده است. از همه مهمتر مطرح شد که چگونه مبالغ رسمی اعلام شده دوباره درآمدهای صادراتی در واقع و در عمل تحقق نیافته و به زبان ساده‌تر به ابران بازنگشته است.

فقط سیاست جابجائی سوبسید!

کار به اینجا که کشید، سیاست کنترل قیمتها، به مرحله بعدی راه یافت. چنانکه از سوی رئیس جمهوری نیز در همان زمان اعلام کنترل مطرح شده بود. در این مرحله که در اوایل سال جاری آغاز شد، کنترل نرخ ارز و جمع کردن همه آزادیهای مبادله ارزی در بازار آزاد و اتخاذ سیاست الزام به بازگرداندن ارزهای صادراتی در هدف قرار گرفت. برای چندمین بار اقتصاد ایسران شاهد سختگیرهای قانونی و امنیتی

ناگهانی پس از یک دوره آسان‌گیری بود. ناگهان صدای اعتراض صادرکنندگانی که به سودهای عالی دل بسته و امیدهای آینده را نیز گرامی می‌داشتند بلند شد. نمونه آن سمینار صادراتی تبریز بود که به ابتکار اتاق بازرگانی برگزار شد و هدف آن، به رغم بحثهای تند کارشناسی بر علیه سیاستهای صادراتی قبلی، آن بود که اعلام کند خطر ورشکستگی صادرکنندگان با سیاست جدید در پیش است و آن نیز یعنی ورشکستگی اقتصاد ملی و توقف جریان رشد. بهر تقدیر در همان سمینار نیز از سوی یکی دو کارشناس اقتصادی گفته شد که تقریباً هیچ رابطه‌ی بین سودهای کلان صادرات و رشد اقتصادی کشور، بخصوص آنچه که می‌توانست مبنی بر درآمدهای ارزی غیرنفتی باشد، وجود نداشته است.

واقعیت اینست که سیاست صادراتی را نمی‌باید تنها از طریق برنامه خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری آنچنان که اعلام می‌شود- بلکه همچنین با توجه به آن چه که این سیاست در عمل بیاز می‌آورد ارزیابی کرد. در

عمل، رشد صادرات غیرنفتی چیزی جز یک سیاست جابجایی سوبسید، به زیان مصرف‌کننده و به نفع صادرکننده نبوده است. گرچه قیمت‌گذارها (ارزشیابها) بر روی کالاهای صادراتی تا حدی بالا بودند، اما افزایش نرخ ارز در بازار و باز بودن دست صادرکنندگان برای فروش یا ورود ارز حاصل از صادرات، در داخل کشور، سودهای فوق‌العاده نصیب آنان می‌کرد. این روش در عمل موجب گران شدن کالای داخلی و محرومیت مصرف‌کننده از یکسو و زیاد شدن شکاف ارزی در کشور از سوی دیگر شد. فشار باز پرداخت اصل و بهره بدهیهای



گرفته بود. ولی توجه داشته باشیم که افزایش بهای ارز نمی‌توانست بخودی خود عامل برانگیزاننده برای کشیدن مهارها توسط دولت به حساب آید.

چنین است زیرا دولت در واقع از طریق فروش ارزهای خود در بازار آزاد درآمد کسب می‌کند و آنرا برای تأمین هزینه‌های بودجه به کار می‌برد. بنابراین چه بسا افزایش بهای ارز که مشوق صادرکنندگان نیز بود با سیاستهای دولت نیز همسویی داشته، و منافع مشترک اجتماعی ایشان را نیز منعکس می‌کند.

ابتداء، یعنی در اواخر سال ۱۳۷۳ گرانتهای و فشارهای

اجتماعی و ناراضیها و تحرکهای ناشی از آن که انبوه افشار محروم را به واکنشهای شدید وامی‌داشت، در هدف اول سیاست مهار قرار گرفت.

منتها از آنجا که سیاستهای کنترل و ضد احتکار، سرمایه‌ها را متوجه بازار ارز و طلا می‌کرد، کمی پس از اتخاذ سیاست کنترل، یعنی از اواخر سال ۷۳ تا اردیبهشت ۱۳۷۴ تب طلا و ارز بطرز بی‌سابقه‌ی بالا گرفت. این می‌توانست مجدداً دور تازه‌تری از تورم لجام گسیخته را برقرار سازد و بسیاری از مصیبتها و فجایع اجتماعی و اقتصادی به بار آورد. درست در اینجا بود که سیاست‌گذاران، با هر انگیزه که بود،

توانستند در مقابله میان منافع ناشی از افزایش بهای ارز (چه برای سیاستهای اقتصادی، چه برای درآمدهای دولتی و چه برای صادرکنندگان) و زیانهای ناشی از آن و ناشی از گرانتهای انعکاسی بعدی به دریافت و تصمیم دست یابند؛ فعلاً کنترل بهای ارز، تغییر روش در سیاست صادراتی، الزام به سپردن تعهد بازگرداندن ارز، کنترل قیمتها و جز آن انتخاب شد، با هر ارزی که می‌توانست بر کاهش درآمدهای ارزی یا بر درآمدهای بودجه‌ی داشته باشد. (البته دولت درگیر و دارکنترلهای گذشته، توانسته بود قیمت شماری از کالاها و خدمات دولتی را تا آنجا که امکان داشت و مصلحت می‌دانست بالا ببرد که نمونه آن افزایش بهای بنزین، از ۵۰ ریال به ۱۰۰ ریال به ازای هر لیتر بود)

اکنون که در حدود ۵ ماه از آغاز سیاست کنترل- که به تعبیری شدیدترین تغییر جهت در سیاستهای اقتصادی پس از سال ۱۳۶۸ است- می‌گذرد، نتایج سیاست کنترل قیمت اثر الاکلنگی خود را نشان داده

ایجاد شده در فاصله ۶۸ تا ۷۲، همراه با عدم بازگشت ارزهای صادراتی- که در نتیجه رشد صادرات را تا حدی بر روی کاغذ و نه در خزانه ارزی کشور منعکس کردند- این شکاف را بیشتر کرد.

بگذارید باز هم بر روی وقایع پولی و ارزی اخیر کشور مکث کنیم. می‌دانیم که طی دو ضربه، یکی در پایان سال ۱۳۷۲ و دیگری در پایان سال ۱۳۷۳ روند سوداگرانه و تورمی شدیدی در ارز و طلا ظاهر شد و نرخ این دو به شدت رو به بالا جهش کردند. ضربه اول بهای دلار ۱۵۰۰ ریالی (به رغم و بنا به اعلام بانک مرکزی) را به ۳۰۰۰-۷۸۰۰ و ضربه دوم آن را نخست، به بالای ۴۵۰۰ ریال رسانید. اما ضربه دوم تا آخر اردیبهشت ۱۳۷۴ ادامه داشت و نرخ مزبور را به مرزهای ۵۵۰۰ ریال نزدیک کرد. در این جا بود که سیاستهای اقتصادی ناگزیر به روش کنترل، بازار ارز متوسل شدند. سیاست کنترل- اگر نه بر روی ارز ولی نسبت به بهای کالاها و خدمات- در واقع از اواخر سال ۱۳۷۳ شکل

است. بی تردید نباید درباره واقعیت این اثر، از مبالغه‌گوینها و داد و هوار سردادندهای نمایندگان بازرگانی-صادراتی کشور که ربطی هم به نمایندگی واقعی اجتماعی ندارد، بهره‌بریزی برای بهره‌برداری مناسب از منابع ارزی، در جهت کنترل قیمت‌های داخلی، فقط سطح زندگی توده‌های مردم و کشاندن جریان صادرات به رقابت‌های قیمتی-فنی-هزینه‌ی (یعنی رقابت‌هایی که تولیدکنندگان کالاها را می‌دارد برای کنترل هزینه خود بکوشند نه اینکه علی‌الدهوم سوسید گیرنده ارزی-ریالی باشند) مفید افتد. تا اینجا قضیه سیاست‌های کنترل دارای آثار مثبت است. پرواضح است که چنین روندی با روحیه و خلق و خوی سود

تورمی ساختاری است واضح است که سیاست‌های کنترل می‌توانند از طریق کاهش تقاضاها، شرایط رکود و کساد را تقویت کنند. هم اکنون بخش وسیعی از اقتصاد وابسته به درآمدهای صادراتی شده است. بخش مهمی از اقتصاد نیاز به واردات و ارز برای خریدها و سفارش‌های خارجی خود دارد. سیاست‌های انقباضی آنها را سر جای خودشان می‌خکوب و برخیها را از صحنه تولید و فعالیت خارج کرده است. وقتی که بهای ارز بالا می‌رفت شمار زیادی از تولیدکنندگان، با آنکه ممکن بود از آزاد شدن بازار (ارز و کالا) دلشاد باشند، اما احساس می‌کردند که نقدینگی کافی برای فعالیت‌های جاری، از جمله خرید مواد اولیه و خرید ارز در اختیار ندارند زیرا وجوه ایشان را بهای گران ارز بخود جذب

جدی‌تر بتوانند از طریق اصلاح ساختار هزینه خود و کارآمد کردن فعالیتهای اقتصادی خویش مجدداً به میدان بیایند. در اینجا البته بی‌تردید همکاریهای سیاست‌های اقتصادی جانبی برای توفیق در کنترل هزینه ضرورت دارد. از جمله آن، بهره‌برداری مناسب از منابع ارزی کشور در جهت تولید و نیز ارتقای ساختار فن‌شناسی و قیمت‌گذاری سنجیده و عادلانه کالاهاست. اما گمان می‌کنم، همانطور که تورم خرنده ماههای اخیر نشان می‌دهد، آنچه که امیدها را بر باد می‌برد نه کنترل قیمت‌ها و حذف سیاست اقتصاد لیبرال که اتفاقاً بازگشت روند تورم و پوسیده شدن طناب مهار است.

تا آنجا که به صادرات مربوط می‌شود، بنظر نمی‌رسد که سیاست جدید ارزی دایره بر ضرورت بازگرداندن ارزها بتواند مضر باشد، اما ممکن است البته همه را با واقع‌گرایی بیشتری در مورد میزان صادرات آینده و نیز با آثار واقعی این صادرات-بر منابع داخلی و بر سطح قیمت‌های داخلی-و اداری به اندیشه کند. این سیاست البته سودهای کلان را کنترل خواهد کرد ولی هنوز حاشیه سود آتقدر بالا است که باز صادرکنندگان ناراضی شده فعلی را به ادامه فعالیت وابدارد. خروج صادرکنندگان حاشیه‌ی بی از بازار، البته شاید تأثیر جدی بر صادرات نداشته باشد. بهر تقدیر اگر کاهش در نرخ رشد صادرات و یا حتی در مقدار صادرات پدید آید اما حاصل آن دستاوردهایی چون صرفه‌جویی ارزی بیشتر، ورود ارز به سیستم، کنترل قیمت‌های داخلی و حذف انگیزه سوسید و سود به نفع انگیزه رقابت قیمتی-فنی باشد، می‌توان آن را مفید دانست.

در این میان، آنچه که اقتصاد نیاز دارد پیدا کردن راه‌های باریک و پلهای مویی برای گذر از پیچ و خمهای دره‌ی تورم یا رکود نیست، بلکه مقابله با ساختار الکلنگی است. این مقابله البته باید بتدریج و از طریق مستقر کردن زیر ساخت‌های لازم فن‌شناسی سیستمی شده، فرآیند ارتقای اجتماعی که تورم همراه با نا کارآمدی را بر نمی‌تابد، حذف سوسیدهای مضر منجر به سود فوق‌العاده و تورم‌زا و غیر تولیدی و جایگزین کردن آن با حمایتها برای توسعه صنایع داخلی، ارائه برنامه حذف تدریجی سوسیدها از طریق ارتقای کارآمدی، و مجموعه سیاست‌های ضد ساختار رکود تورمی است. وگرنه، اوضاع چنین می‌شود که اندکی بهبود در درآمدهای صادراتی-آنها هم به نفع گروهی محدود-اقتصاد را چنان از حیث تورم زمینگیر می‌کند که مبارزه با فساد تورمیش مایه حذف توان تحرکش می‌شود.

رشد صادرات بر روی کاغذ منعکس شده در خزانه ارزی کشور

فوق‌العاده‌جویی صادرکنندگان عزیزی که خود را متولی و پیشاهنگ رشد اقتصادی کشور (تا رسیدن به مرحله کره جنوبی) می‌دانند، و سودهای گذشته به دهشان مزه کرده است، جور در نمی‌آید. تعارضها و اختلافهای سیاسی و فرهنگی و سلیقه‌ی نیز، چه بسا که از همینجا بیرون بچویند و می‌جویند. اما جانب نیروی کار و مصرف‌کننده را داشتن و به رشد اقتصادی توأم با توزیع عادلانه و توسعه اجتماعی اندیشیدن نیز می‌تواند ما را به عنوان یک طرف قضیه مطرح کند. اما بسیار بجا و منطقی و منصفانه و حتی ادای یک وظیفه اجتماعی خواهد بود اگر از دولتمردان پرسیم که پس چرا نسبت به هشدارها در برابر سیاست صادراتی کشور و آینده و مسایل آن بی‌توجهی روا می‌داشتید. چون هشدار و بررسی از سوی کسانی صادر می‌شد که دوستانشان ندارند؟ یا چون اجرای آن هشدارها در واقع تنها به منزله اجرای برخی از سیاست‌های متعارف نیست، بلکه بطور جدی با پایگاه و منافع اجتماعی خاص سر و کار می‌یابد؟

ارزیابی سیاست‌های مستقیم کنترل قیمت کالاها

بهر تقدیر، جا دارد اکنون ضمن تأیید برخی از سوگیریهای سیاست کنترل، جنبه‌های رکود آمیزی را به بحث بگذاریم که ناشی از همان سیاست‌های انقباضی و ضد تورمی و کنترل هستند. وقتی اقتصاد گرفتار رکود

کرده بود. حال وضع برعکس نشده است. گرانی ارز سر جای خود باقی، و کمبود ارز نیز بطور جدی مانع رشد صنعتی شده است، اما کنترل، ممکن است امیدهای ایشان را برای گران کردن کالا و تأمین نقدینگی-و از همه مهمتر، حفظ سطح سود-از میان ببرد. واقعاً آیا چنین است؟ آیا واقعاً کنترل به نوعی است که هیچ امکانی برای افزایش قیمت‌ها و جود ندارد و لذا چشم‌انداز زبان، سرمایه‌گذارها را کاهش داده، کساد ایجاد می‌کند؟ آیا سیاست‌های پولی انقباضی به جمع کردن نقدینگی جامعه بطور جدی توفیق یافته تقاضاها را پالین آورده است؟ آیا سیاست‌های مربوط به ضرورت بازگرداندن ارز صادراتی، صادرکنندگان را ناامید کرده و چشم‌انداز کاهش حجم صادرات را پیش آورده است؟ (و به ویژه آن طور که می‌گویند، بخاطر آنکه سیاست جدید صادراتی حتی عطف به ماسبق نیز شده است؟)

در پاسخ باید بگویم دیدگاه کارشناسی و تجربه‌های مربوط به اعمال سیاست‌های پولی در برابر آمارهای موجود پول و نقدینگی و نرخ بهره بر آن نیست که چنین سیاست انقباضی واقعاً می‌تواند حجم پول را کاهش داده و از این راه بر سطح قیمت‌ها- تازه اگر چنین راهی وجود داشته باشد- تأثیر بگذارد. اصلاً چنین سیاستی قالب‌بندی نشده است. اما بی‌تردید سیاست‌های مستقیم کنترل قیمت کالاها می‌تواند تولیدکنندگان حاشیه‌ی بی را ناامید و از صحنه خارج کند، اما نیاز جامعه و کمبودها چنانکه که اگر این رویه ادامه یابد شاید تولیدکنندگان